

## ۱۰- مبارزه برای قدرت\*

در برابر ما جزوه ای قرار دارد در باره ی برنامه و تاکتیک هایمان تحت عنوان "تکالیفی که پرولتاریای روسیه با آن رو به رو است- نامه ای به رفقا در روسیه". این سند را پ- آکسیلرد P.Axelrod، آستراف Astrov، ا- مارتینوف Martynov، ل- مارتوف Martov و س- سنکوفسکی S.Semkovsky امضا کرده اند.

مسأله ی انقلاب در این "نامه" به طرزى بسیار کلی مطرح شده است، و هر چه نویسندگان از شرح موقعیتی که بروز جنگ ایجاد کرده است، به چشم اندازهای سیاسی و نتایج تاکتیکی نزدیک تر می شوند، به همان نسبت نیز از روشنی و دقت مطلب کاسته می شود تا آن جا که مفاهیم، پراکنده و تعاریف اجتماعی خود مبهم می گردند.

از خارج چنین به نظر می رسد که دو حالت بر روسیه غالب است: در وهله ی اول توجه به دفاع ملی که نظریات رُمانف ها تا پلخاتف را شامل می شود و دوم نارضانی عمومی که اپوزیسیون بوروکراتیک فروند Fronde تا بروز آشوب های خیابانی را در بر می گیرد. این دو حالت غالب هم چنین در باره ی آزادی توده ای در آینده توهم می آفرینند، آزادی توده ائی که گویا از مبارزه در راه دفاع ملی برخوردار خاست. لیکن این دو حالت تا حد زیادی

---

\*- از ناشنه اسلوو، پاریس، ۱۷ اکتبر ۱۹۱۵- ل- ت

مسئول طرح مسأله "انقلاب توده ای" به وجهی غیرصریح هستند. حتی موقعی که صوراً در مقابل "دفاع ملی" مطرح شده باشد.

جنگ ورشکست هایش با خود هیچ مسأله انقلابی و یا نیروهای انقلابی برای حل این مسائل به وجود نیاورده است. برای ما تاریخ با تسلیم ورشو به شاه زاده ی باواری آغاز نمی شود. تضادهای انقلابی و نیروهای اجتماعی هر دو همانند که نخست در سال ۱۹۰۵ با آن مواجه شدیم. البته با گذشت ده سال این تضادهای انقلابی و نیروهای اجتماعی به طور قابل ملاحظه ای تغییر یافته اند. بروز جنگ صرفاً ورشکستگی عینی رژیم را به شکلی مکانیک وار و گویا نمایان ساخته است. در عین حال جنگ آگاهی اجتماعی را نیز مغشوش کرده و به نظر می آید که آرزوی مقاومت در برابر هیندنبورگ<sup>(۹)</sup> و هم چنین احساس نفرت نسبت به رژیم سوم ژوئن<sup>(۱۰)</sup> به "همه گان" سرایت نموده است. لیکن همان گونه که سازمان دهی "جنگ مردم" از همان نخست خود را با پلیس تزاری رو به رو می یابد، و در نتیجه حقیقی بودن روسیه سوم ژوئن و افسانه بودن "جنگ مردم" آشکار می شود، به همان گونه پویش در جهت "انقلاب مردم" نیز در آستانه ظهور، خود را با پلیس سوسیالیست پلخائف مواجه می بیند، شخصی که اگر در پشت سر خود کرنسکی، میلیوکف، کوچکف و به طور کلی همه ی دموکرات های ملی و لیبرال های ملی غیرانقلابی و ضدانقلابی را نداشت، ممکن بود به توان وی و کل گروهش را افسانه تلقی کرد.

البته این "نامه" نمی تواند تقسیم بندی طبقاتی ملت را نادیده انگاشته و یا فراموش کند که ملت می باید از راه انقلاب خود را از نتایج جنگ و از رژیم کنونی رهانی بخشد.

"ناسیونالیست ها و اکتبريست ها، ترقی خواهان، کادت ها، صاحبان صنایع و حتی بخشی (!) از روشن فکران رادیکال یک صدا اعلام می دارند که بوروکراسی عاجز از دفاع از کشور است و طالب بسیج نیروهای اجتماعی به منظور دفاع از کشور هستند..." این نامه در مورد ماهیت ضدانقلابی این موضع که "برای دفاع از دولت اتحاد با حاکمان فعلی روسیه، با بوروکرات ها، اشراف و ژنرال ها" را تقبل می کند، به نتیجه ای درست رسیده است. هم چنین نامه به درستی موضع ضدانقلابی "وطن پرستان بورژوازی از هر قماش" را خاطر نشان می سازد. در این جا ما سوسیال-پاتریوت ها را، که در نامه هیچ اشاره ای به آنان نشده، نیز می افزاییم.

از این نامه می باید نتیجه گرفت که سوسیال دموکرات ها نه صرفاً منطقی ترین حزب انقلابی بلکه تنها حزب انقلابی در کشورند، و در کنار آن ها نه تنها گروه هائی وجود دارند که در کاربرد روش های انقلابی ناستوارترند، بلکه احزاب غیرانقلابی نیز هستند. به عبارت دیگر علی رغم "نارضائی عمومی" حزب سوسیال دموکرات در شیوه ی انقلابی طرح مسائل، در عرصه ی باز سیاسی کاملاً منزوی است. این اولین نتیجه می باید به دقت در برآوردهایمان منظور شود.

البته باید دانست که احزاب همان طبقات نیستند، چه ممکن است میان موضعی که حزب در پیش می گیرد و منافع قشر اجتماعی ای که بر آن متکی است، ناهم آهنگی هائی دیده شود که چه بسا احتمالاً در آینده به تضاد ژرفی میان آن دو بینجامد. ممکن است سلوک حزب تحت تأثیر خلق توده ها تغییر کند. در این بحث شکی نیست. براساس این منطق است که باید هر چه بیشتر در محاسبات خود نه بر مبنای عواملی ناپایدار و مشکوک نظیر شعارها و

تاکتیک های حزب بلکه براساس عوامل پایدارتر تاریخی یعنی ساختمان اجتماعی ملت، رابطه ی نیروهای طبقاتی و گرایش های انکشاف آن اتکاء نمائیم.

اما نویسندگان این "نامه" از بررسی این مسائل کاملاً اجتناب می ورزند. این "انقلاب مردم" در روسیه ی ۱۹۱۵ چیست؟ نویسندگان صرفاً پاسخ می دهند که انقلاب "باید" توسط پرولتاریا و دموکراسی انجام به پذیرد. ما می دانیم پرولتاریا چه معنی می دهد، اما "دموکراسی" چیست؟ آیا حزبی سیاسی است؟ با آن چه در فوق اشاره رفت واضح است که چنین نیست. پس آیا توده های مردم است؟ کدام توده؟ از قرار معلوم این توده همان خرده بورژواهای صنعتی و تجاری، روشن فکران و دهقانان است. منظور نویسندگان "نامه" فقط می تواند اینان باشد.

در یک سلسله مقاله تحت عنوان "بحران جنگ و چشم اندازهای سیاسی" اهمیت ممکنه ی انقلابی این نیروهای اجتماعی را به طور کلی تخمین زده ایم. بر مبنای تجربیات انقلابی اخیر، تغییری را که در طی ده سال گذشته در تناسب نیروهای اجتماعی موجود نسبت به سال ۱۹۰۵ به پیش آمده، جویا شدیم. آیا این تغییرات به سود دموکراسی (بورژوازی) و یا به زیان او بوده است؟ این پرسش برای قضاوت ما در مورد دورنمای انقلاب و تاکتیک های پرولتاریا مسأله مرکزی تاریخی است. آیا بورژوا-دموکراسی در روسیه از سال ۱۹۰۵ تا کنون نیرومندتر شده یا حتی بیشتر رو به زوال رفته است؟ تمام بحث های گذشته ما پیرامون مسأله سرنوشت بورژوا-دموکراسی دورمی زده است و آنان که هنوز از پاسخ به این مسأله عاجزند، چاره ای جز کورمال کورمال پیدا کردن راه خود در تاریکی ندارند. ما به این سؤال بدین گونه پاسخ

می دهیم که: انقلاب ملی بورژوازی در روسیه امکان پذیر نیست، زیرا در آن جا از بورژوا-دموکراسی واقعاً انقلابی اثری نیست. دوران انقلاب های ملی-دست کم در اروپا- سپری شده است. به همان گونه که دوران جنگ های ملی گذشته است. میان این دو رابطه ای لاینفک وجود دارد. ما در عصری از امپریالیزم به سر می بریم که صرفاً منحصر به نظام فتوحات استعماری نیست، بلکه به معنی رژیم معینی در داخل کشور نیز هست. در این نظام ملت بورژوا با رژیم کهن در ضدیت نیست، بلکه این پرولتاریاست که با ملت بورژوا در تضاد می افتد.

صنعت گران و تاجرین خرده بورژوا به نقد در انقلاب ۱۹۰۵ نقش ناقابلی ایفا کرده اند. جای هیچ شبهه ای نیست که اهمیت اجتماعی این طبقه در دهه ی اخیر بیش از پیش کاهش یافته است. در قیاس با کشورهای دیگری که از انکشاف اقتصادی قدیمی تری برخوردارند، سرمایه داری روسیه با طبقات میانی به نحوی بنیان کن تر و شدیدتر برخورد می کند. قشر روشن فکر بدون تردید رشد کمی بسیاری کرده و نقش اقتصادی اش نیز فزونی یافته است. اما در عین حال حتی "استقلال" موهوم گذشته اش نیز به کلی از میان رفته است. اهمیت اجتماعی روشن فکران کاملاً به نقش آنان در سازمان دهی صنایع سرمایه داری و در پرورش عقاید عمومی بورژوازی بسته گی دارد. پیوسته گی های مادی اش با سرمایه داری او را در تمایلات امپریالیستی غرق ساخته است. همان طور که قبلاً هم ذکر شد، بنا بر "نامه ی" مزبور "حتی بخشی از روشن فکران رادیکال... طالب بسیج نیروهای اجتماعی به منظور دفاع هستند." این مطلقاً نادرست است، زیرا نه تنها بخشی، بلکه همه ی روشن فکران رادیکال بر این عقیده اند، و در واقع باید گفت که علاوه

بر تمامی بخش رادیکال روشن فکران، دست کم تعداد قابل ملاحظه ای از روشن فکران سوسیالیست، اگر نه اکثریت ایشان، نیز این بسیج را می طلبند. به سختی می توان با آرایش ماهیت روشن فکران به صفوف "دموکراسی" افزود.

بدین ترتیب هم زمان با عقب نشینی روشن فکران از مواضع انقلابی خود، بورژوازی تجاری و صنعتی بیش از پیش نزول کرده است. دموکراسی شهری به عنوان عاملی انقلابی حتی ارزش یادآوری هم ندارد. در این میان تنها دهقانان باقی می مانند، اما تا آن جا که می دانیم نه اکسلرد و نه مارتف هرگز چندان امیدی به نقش مستقل انقلابی آنان نداشته اند. پس آیا ایشان به این نتیجه رسیده اند که افتراق بلاوقفه طبقاتی در میان دهقانان در طی ده سال اخیر نقش آنان را مهم تر کرده است؟ چنین فرضیه ای آشکارا در تضاد با تمام نتایج تئوریک و همه ی تجربیات تاریخی است.

در این صورت نامه ی مزبور از کدام "دموکراسی" صحبت می کند؟ و از "انقلاب مردمی" چه مفهومی دارد؟

شعار مجلس مؤسسان خود مستلزم وجود شرایط انقلابی است. آیا چنین شرایطی وجود دارد؟ آری. این شرایط برقرار است. اما بیان آن به هیچ وجه در تولد فرضی بورژوا-دموکراسی، که گویا اکنون برای تسویه حساب با تزاریزم آماده و قادر است، متجلی نیست. برعکس، اگر این جنگ مسأله ای را کاملاً آشکار ساخته باشد، همانا عدم وجود دموکراسی انقلابی در کشور است.

تلاش روسیه ی سوم ژوئن برای حل مسائل انقلابی داخلی از طریق امپریالیزم به شکستی آشکار انجامیده است. این بدان معنی نیست که احزاب

مسنول یا نیمه- مسنول رژیم سوم ژونن راه انقلاب را پیش خواهند گرفت، بلکه بدان معنی است که مسأله انقلابی با شکست مهیب نظامی بارزتر شده و طبقه ی حاکمه را بیش از پیش در مسیر امپریالیزم خواهد راند، و اهمیت تنها طبقه ی انقلابی در کشور دو چندان خواهد گشت.

ائتلاف سوم ژونن متزلزل شده، اصطکاک و کشمکش های داخلی آن را از هم دریده است. این بدان معنی نیست که اکتبريست ها و کادت ها به بررسی مسأله ی انقلابی قدرت پرداخته و حمله به مواضع بوروکراسی و اشراف متحد را تدارک می بیند. بلکه بدین معنی است که قدرت مقابله حکومت در برابر فشار انقلابی بی تردید برای مدتی معین تضعیف گشته است.

سلطنت و بوروکراسی اعتبار خود را از دست داده اند. اما این بدان معنی نیست که ایشان جنگیده قدرت را واگذار خواهند کرد. انحلال دوماً و تغییرات اخیر کابینه نشان داد که چنن فرضیه ای تا چه اندازه از حقیقت به دور است. اما سیاست ناپایداری بوروکراتیک، که هر چه بیشتر رشد خواهد یافت، به بسیج انقلابی پرولتاریا توسط سوسیال دموکرات ها کمک بسیاری خواهد کرد. طبقات پائینی شهرها و روستاها بیش از پیش خسته، مغبون، ناراضی و خشمگین می گردند. این بدان معنی نیست که نیروی مستقل دموکراسی انقلابی دوشادوش پرولتاریا به مبارزه خواهد پرداخت، زیرا چنین نیروی نه از مایه ی اجتماعی و نه از افراد رهبر برخوردار است. بلکه بی شبهه بدین معنی است که ناراضانی عمیق طبقات پائین موجب تقویت فشار انقلابی طبقه ی کارگر خواهد گشت.

هر چه پرولتاریا کمتر در انتظار پیدایش دموکراسی بورژوائی روزشماری کند و هر چه کمتر خود را با بی لادگی و محدودیت های خرده بورژوازی و

دهقانان وفق دهد، به همان نسبت در نبرد خود راسخ تر و آشتی ناپذیرتر شده، آمادگیش برای "تا به آخر" رفتن، یعنی تسخیر قدرت آشکارتر و دورنمای اقبال او در به همراه کشیدن توده های غیرپرولتر در لحظه ی نهائی وسیع تر خواهد گشت. البته هیچ کاری صرفاً با پیش گذاشتن شعارهایی نظیر "مصادره ی زمین ها" و غیره انجام نمی پذیرد. این موضوع به نسبت وسیع تری در مورد ارتش نیز که دوام و یا سقوط حکومت بدان وابسته است، صادق است. توده ی ارتش تنها زمانی به سوی طبقه ی انقلابی متمایل خواهد شد که دریابد که این طبقه تنها به غرولند و تظاهرات کفایت نکرده، بلکه برای تصاحب قدرت می جنگد و احتمال پیروزی اش نیز می رود. مسأله ای عینی و انقلابی در کشور مطرح می شود- مسأله قدرت سیاسی- که با جنگ ها و شکست های اخیر به خوبی آشکار گردیده است. طبقه ی حاکمه بیشتر از پیش مختل می گردد. نارضائی میان توده های شهری و روستائی فزونی می یابد. لیکن پرولتاریا تنها عامل انقلابی است که می تواند اکنون به مراتب بیش از سال ۱۹۰۵ از این شرایط بهره گیرد.

چنین می نماید که "نامه" در عبارتی به نکته ی مرکزی این مسأله نزدیک می گردد. بدین ترتیب که گفته می شود کارگران سوسیال دموکرات روسیه می باید "رهبری مبارزه ی ملی برای سرنگونی رژیم سلطنتی سوم ژون را به عهده گیرند." ما نشان دادیم که مبارزه "ملی" به چه مفهومی می تواند باشد. اما اگر "به عهده گرفتن رهبری" صرفاً بدین معنی نباشد که کارگران پیش رفته می بایست بدون این که از خود به پرسند به چه منظور جانبازانه خون خود را بریزند، بلکه به این معنی باشد که کارگران رهبری سیاسی کل مبارزه را، که قبل از هر چیز مبارزه ای پرولتری خواهد بود، در دست گیرند،



آن گاه روشن است که پیروزی در این مبارزه می باید به انتقال قدرت به طبقه ای که مبارزه را رهبری کرده، یعنی به پرولتاریای سوسیال دموکرات،

### بینجامد.

از این رو مسأله صرفاً تشکیل "حکومت موقت انقلابی" نخواهد بود. عبارتی تو خالی که فرآشد تاریخی مضمون آن را معین خواهد کرد. بلکه مسأله تشکیل حکومت انقلابی کارگری، یعنی تسخیر قدرت توسط پرولتاریای روسیه مطرح است. مطالباتی نظیر مجلس ملی مؤسسان، ایجاد جمهوری، هشت ساعت کار در روز، خلع ید مالکین از زمین، همراه با خواست ختم فوری جنگ، حق خودمختاری ملت ها و تأسیس دول متحده اروپا در نقش آژیتاسیونی سوسیال دموکرات ها اهمیت بسیاری دارند. اما انقلاب پیش از هر چیز و در درجه ی نخست مسأله ی قدرت است. مسأله نه شکل دولت (مجلس مؤسسان، جمهوری، دول متحده) بلکه محتوی اجتماعی حکومت است. چنان چه پرولتاریا آمادگی نبرد برای تسخیر قدرت را نداشته باشد، مطالبات تأسیس مجلس مؤسسان و مصادره املاک تحت شرایط کنونی تمام اهمیت انقلابی خود را از دست خواهد داد، چه اگر پرولتاریا قدرت را از چنگ سلطنت به در نیآورد، هیچ کس دیگری این کار را نخواهد کرد.

آهنگ فرآشد انقلابی مسأله ویژه ی دیگری است و بسته گی به برخی عوامل سیاسی و نظامی، ملی و بین المللی دارد. چه بسا ممکن است که این عوامل در تسریع یا تأخیر، تسهیل پیروزی یا شکست انقلاب مؤثر باشند. اما شرایط هر چه باشد، پرولتاریا باید مسیر خود را به روشنی دریابد و آگاهانه در آن جهت گام بردارد. بالاتر از هر چیز دیگر باید خود را از سراب های فریبنده رها سازد. در طول تاریخ پرولتاریا تا به حال مضرترین توهمی که

بیش از هر چیز به پرولتاریا صدمه وارد آورده همواره اتکاء به دیگران بوده است.

لنون تروتسکی

چاپ پترزبورگ ۱۹۰۶

